



محمدعلی همایون کاتوزیان

کارل پوپر و رنالیسم انتقادی

تقدیم به دانشمند گرامی و دوست ارجمند دکتر مهرداد بهار



روشنه ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۴ (۲۶ شهریورماه ۱۳۷۳) کارل پوپر فیلسوف و نظریه پرداز سیاسی و اجتماعی نامدار در سن ۹۲ سالگی درگذشت.

با درگذشت پوپر انگار قرن بیستم پیش از وقت تمام شد، با اینکه خود او نزدیک به یک قرن زندگی کرد. اما او اندیشمندی است که نفوذش برای سالیان و شاید سده‌های درازی در حوزه فلسفه علم و حقیقت‌شناسی و فلسفه سیاسی باقی خواهد ماند، و در واقع بیشتر خواهد شد، چون حتی در زمان حیاتش نیز نفوذ پوپر از حدود شصت سالگی به بعد شروع به گستردن کرد و هرچه زمان گذشت این گسترده‌تری افزایش یافت. او اگرچه اندیشمندی باز و آزادیخواه بود به هیچ مکتب مشخص فلسفی و سیاسی متعهد نبود، و حتی از نظر حرفه‌ای در هیچیک از مکاتب رایج دوران خود - پوزیتویسم منطقی، فلسفه زبان‌شناختی و جز آن - نمی‌گنجید، و با همه آنها به شیوه‌ای انتقادی برخورد می‌کرد. و این ویژگی همه کسانی است که در تاریخ علم و اندیشه و ادبیات هنر، نظریات و روش‌ها و سبک‌های تازه‌ای را بنیاد کرده‌اند.

پوپر در سال ۱۹۰۲ در وین چشم به جهان گشود. پدر و مادرش یهودیانی بودند که به کیش پروتستان مسیحی درآمده بودند و پوپر با ایمان و آراء و تشریفات این مذهب بزرگ شد. او در حدود پانزده سالگی به حزب سوسیالیست اتریش پیوست و از جوانان فعال آن حزب شد. در آن زمان او به جناح مارکسیست آن حزب تعلق داشت، ولی در سه سال بعد ایمان خود را به آن ایدئولوژی

از دست داد. در همان سال‌ها بود که او با فیلسوفان جوان «محفل وین» (که بعدها به پوزیتیویست‌های منطقی شهرت یافتند) به بحث و گفتگو و نشست و برخاست و رفت و آمد نزدیک پرداخت. اما به رغم نزدیکی‌های شخصی و فکری‌ای که در آن زمان با آنان - و بویژه رودلف کارنپ - احساس می‌کرد با آنان آنقدر اختلاف اساسی داشت که یکی از سران آن محفل - Otto von Neurath - او را «پوزیتیویون رسمی» بنامد.

پوپر در زمان دانشجویی مدتی به عنوان دستیار پژوهشی برای آلفرد آدلر روان‌شناس معروف و مهم‌ترین رقیب فروید در وین کار می‌کرد و در عین حال به کوشش‌های گسترده‌ای در حوزه‌های ادبی و هنری اشتغال داشت. و از آن جمله شوینبرگ موسیقی‌دان بزرگ را در ایجاد «انجمن کنسرت‌های خصوصی» یاری کرد.

در سال ۱۹۳۴ کتاب منطقی‌اکتشاف علمی^۱ او منتشر شد. این کتاب فلسفه علم پوپر را که پیشتر به صورت مقالات و گفتارهای گوناگون عرضه شده بود مدون کرد و مبنای کارهای بعدی او شد، اگرچه (چنانکه در ضمیمه این مقاله به اختصار شرح داده‌ام) سطح و ظرافت فلسفه او به مرور زمان رشد و پختگی یافت، و امروز دیگر نمی‌توان فقط با مراجعه به آن اصول فلسفه پوپر را تشریح کرد. منطقی‌اکتشاف علمی در سال‌های نخستین انتشارش در حوزه محدودی از اهل تخصص جدی تلقی شد، اما تأثیری در خور اهمیتش نداشت، و از جمله بیست و پنج سال طول کشید تا به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر شود.^۲ دلیل اصلی آن هم این بود که شخص پوپر عضو هیچیک از مراکز قدرت علمی نبود و - در ارتباط با آن - نظریه او در چارچوب هیچ نظریه حاکمی نمی‌گنجید. و موفق‌ترین این نظریات در آن زمان، در خارج از کشورهای توتالیتار، پوزیتیویسم منطقی بود، که بویژه در انگلیس و آمریکا به سرعت رشد می‌کرد، و تا سال‌های ۱۹۶۰، در مجموع، نظریه غالب بود.

لفظ «پوزیتیویسم» به نیمه اول قرن نوزدهم باز می‌گردد، و سازنده آن آگوست کنت اندیشمند نامدار فرانسوی بود، که واژه «سوسیولوژی» (جامعه‌شناسی) هم از اوست. پوزیتیویسم کنت بر مبنای اندیشه‌های عقل‌گرایان و علم‌گرایان انقلاب فرانسه و پس از آن قرار داشت، و از جمله در آراء کنت دستوت دو تراسی (سازنده لفظ ایدئولوژی) و اندیشه‌های هانری دو سن‌سیمون، که آگوست کنت مستقیماً در مکتب او رشد فکری یافت. چکیده پوزیتیویسم کنتی، یکی این بود که آراء و اندیشه‌ها و پژوهش‌های تاریخ و علوم اجتماعی می‌تواند، و باید، با بهره‌گیری از روش علوم طبیعی شکل گیرد و استوار گردد. دوم اینکه روش علوم طبیعی، مشاهدات متعدد درباره موضوع تحقیق، و سپس تعمیم مجموعه آن مشاهدات به شکل یک نظریه واحد است (یعنی روشی که در قدیم به آن استقراء - induction - می‌گفتند). سوم اینکه چون «مشاهده» در علوم اجتماعی فقط بر مبنای تجربه‌های گذشته امکان دارد، استقراء در علوم اجتماعی باید به شکل تعمیم از «مشاهدات» تاریخی باشد. نقد و بررسی این نظریه روش‌شناسی (که در هرحال امروز جدی گرفته نمی‌شود) در این

نوشته نمی‌گنجد. فقط اجمالاً می‌توان گفت که پوزیتیویسم قرن نوزدهم هم در علوم طبیعی و هم - بویژه - در علوم اجتماعی نتایجی منفی داشت که به‌طور غیرمستقیم به قرن بیستم نیز کشیده شد. پوزیتیویسم منطقی - که استخوانبندی آن در ضمیمهٔ این مقاله خواهد آمد - در پاره‌ای از وجود خود مدیون پوزیتیویسم قرن نوزدهم بود، اما در مجموع نظریهٔ تازه‌ای را در روش‌شناسی و فلسفهٔ علم عرضه کرد که خاصه ریشه‌هایی در «تحلیل منطقی»^۳ برتران راسل داشت، اگرچه راسل - جز برای دورهٔ بسیار کوتاه‌ای - پوزیتیویسم منطقی را نپذیرفت. کسی که بیش از هر فرد دیگری تدوین نظریهٔ پوزیتیویسم منطقی مدیون اوست لودویک ویتگنشتاین^۴ است که او هم اتریشی، اما از شاگردان برجستهٔ راسل در کمبریج بود. نخستین کتاب او، رسالهٔ «فلسفهٔ منطقی»^۵، در سال ۱۹۲۲ منتشر شد و سروصدای زیادی کرد. اما دو سه سالی نگذشت که خود ویتگنشتاین بکلی از پوزیتیویسم منطقی برید و «فلسفهٔ زبان شناختی» را بنیاد گذاشت که این هم توفیق زیادی یافت، و از جمله تا همین سال‌های اخیر در دانشگاه‌های کمبریج و آکسفورد نفوذ زیادی داشت. با کنار رفتن ویتگنشتاین، رهبری پوزیتیویست‌های منطقی یکسره به دست اعضاء «مجلس دین» افتاد که موریتس اشلیک، و همچنین نوی رات و کارنپ^۶ که بیشتر از آنان نام بردیم از مشهورترینشان بودند؛ و البته ادامهٔ بحث به کشورهای دیگر، خاصه آمریکا و انگلیس، کشید.

صحبت از انتشار منطقی اکتشاف علمی پوپر بود که گریزی به سوابق پوزیتیویسم زده شد. یک سال پیش از انتشار این کتاب حزب نازی در آلمان قدرت را در دست گرفته بود. آن سال‌ها سال‌های رشد و گسترش سریع اندیشه‌های ضد دموکراتیک و توتالیتر - اعم از فاشیسم و استالینسم - در اروپا بود. در اروپای غربی و مرکزی روایات گوناگونی از فاشیسم بود که غالب شد. اتریش نیز از این حوادث مصون نماند و رژیم محافظه‌کار آن بالاخره در برابر ناسیونالیسم انقلابی نازی‌ها واداد. اندکی پیش از سقوط نهایی اتریش بود که پوپر (در سال ۱۹۳۷) از دانشگاه نیوزیلند شغل دانشگاهی گرفت و به آنجا رفت. خود او گفته است که نه فقط امیدی به بهبود وضع سیاسی نمی‌دید بلکه به این نتیجه رسیده بود که بزودی اتریش هم تماماً به مجموعهٔ نازی خواهد پیوست. او در هر حال آدمی نبود که بتواند در یک محیط ارباب و ضد آزادی تنفس کند، چون «تنفس» برای او بدون فعالیت آزادانه علمی امکان نداشت. اما آنچه برای او جای تأمل نگذاشت یهودی‌نژاد بودن او بود که (به رغم تغییر مذهب خانوادهاش) بزودی خود او را در معرض خطر جدی قرار می‌داد. پوپر تا سال ۱۹۴۵ در دانشگاه نیوزیلند ماند. در این سال او در مدرسهٔ اقتصاد و علوم سیاسی لندن استاد شد، و چندسال بعد «کرسی منطق ریاضی و روش علمی» را در همانجا گرفت.

در همین سال‌های جنگ بود که او جامعه‌باز و دشمنانش^۷ را در دو جلد نوشت و منتشر کرد، که تندید کلام آن (بویژه نسبت به هگل) ناگزیر تحت تأثیر حوادث آن سال‌ها و تجربهٔ تلخ سیاسی آن دوران در اروپا بود، و در عنوان کتاب نیز متجلی است. خود پوپر در جایی گفته است که نوشتن این

کتاب نوعی کوشش برای شرکت در آن جنگ بود. در این کتاب از خیلی از اندیشمندان قدیم و جدید نام برده شده، و اعتبارنامه خیلی از آنان (که به سنت‌های کاملاً متفاوت فلسفی و سیاسی تعلق دارند) به طرز جدید و با دید تازه‌ای نقد و بازبینی شده است. اما تأیید پوپر بویژه بر نقد اندیشه‌های افلاطون و هگل و مارکس است. تز اصلی او در این کتاب شناسایی خطی در تاریخ اندیشه‌های اروپایی (دست‌کم از افلاطون به بعد) است که به نظر او (غالباً در فکر و نظر، اما گاهی در اقدام و عمل نیز) سبب رشد توتالیترسم شده است. نظر او نسبت به انگیزه‌های این اندیشمندان ابداً یکی نیست. او نسبت به انگیزه‌های شخصی هگل (و حتی صلاحیت علمی او) سخت بدبین است، حال آنکه مارکس را «عاشق آزادی» و پژوهنده‌ای جدی و اصیل می‌خواند. حرف او این است که، به رغم این، مارکس (دست‌کم در مراحل) به دام پوزیتیویسم قرن نوزدهم افتاد، و این روش‌شناسی او را به پیش‌بینی‌ها و حتی پیشگویی‌هایی کشاند که از نظر علمی درست نبود و منجر به اندیشه‌ها و اعمال توتالیتر شد. شکی نیست که تعبیر غالب از ایدئولوژی مارکسیسم در قرن بیستم این ویژگی را داشت، و یکی از دلایل اصلی شکست و سقوط کمونیسم در شوروی و اروپای شرقی بود.

دقت تحلیل و نقد پوپر را از آراء این اندیشمندان می‌توان مورد بحث قرار داد، و این کار از دیدگاه‌های گوناگون به تفصیل و به‌مکرات شده است، و البته درباره آن اختلاف نظر وجود دارد. اما اهمیت کار پوپر در این کتاب به این موضوع نیست، اگرچه این هم برای خود اهمیتی دارد. بلکه اهمیت آن در این است که او طرز برخورد و روش‌شناسی ویژه خود را به چارچوب تاریخ و اجتماع و نظریات مربوط به آن آورده، و به این ترتیب - از طریق نقد آثار دیگران - عقاید خود را باز کرده و پرورانده است. یعنی چه تحلیل ویژه او از اندیشه‌های افلاطون و هگل و مارکس و دیگران به نظر ما درست باشد چه نباشد، آنچه بویژه حائز اهمیت است بحث خود اوست: فرض کنید که آن روش‌شناسی و طرز برخوردی که او به آنان نسبت می‌دهد در مورد همه یا بعضی از آنان واقعیت نداشته باشد. اهمیت کار او به نقد بی‌امانش از خود آن روش‌شناسی، و نتایج و مآثر آن در تاریخ و اجتماع است. (درست مثل مارکس در خیلی از آثارش: مثلاً فقر فلسفه که موضوع آن نقد و ابطال آراء پرودُن است، اما اهمیت آن به درستی و نادرستی برداشت او از آن آراء و نظرات نیست، بلکه به بحثی است که خود او در ضمن این نقد ارائه می‌کند. باری به همین دلایل بود که اینجانب در سال ۱۹۶۷ در فکر ترجمه کتاب پوپر به فارسی افتادم، و از پاره‌ای دوستان صاحب‌نظر در ایران نظرخواهی کردم. پاسخ مؤکداً این بود که اوضاع اجتماعی و فرهنگی از هیچ سو آمادگی برای برخوردی عقلی با اینگونه بحث‌ها ندارد و کار عبثی خواهد بود؛ و البته درست می‌گفتند.) و - به گمان نگارنده - قضاوت آیزایا برلین درباره این کتاب که آن را «اثری با بدعت و تازگی و قدرتی استثنایی» خوانده به این جهت است.

فقر تاریخ‌گرایی^۱ (که عنوان آن برداشتی از همان فقر فلسفه مارکس است) نیز کار سال‌های جنگ است، اگرچه برای نخستین بار در سال ۱۹۵۷ به صورت کتاب چاپ و منتشر شد. بحث اصلی

این کتاب نسبتاً کوتاه را - که نقد همه‌جانبه‌ای از روش‌شناسی تاریخ‌گرایی است - می‌توان خلاصه نظری و شسته و رفته‌تر محوری کتاب پیشین دانست. پس از این از پوپر - گذشته از انبوهی مقالات و گفتارهای علمی - کتاب‌های دیگری به چاپ رسید که مهم‌ترین آن‌ها یک‌حدس‌ها و ابطال‌ها و دیگری دانش عینی^{۱۰} است.

پوپر فیزیک خوانده بود، اگرچه هرگز فیزیک‌دان حرفه‌ای نشد، و از او این جوانی به فلسفه - بویژه فلسفه علم و نظریه شناخت - و نظریات و مباحث اجتماعی روی آورد. بستر و حوزه اصلی تئوری او علوم طبیعی است، نه فقط به این جهت که آموزش رسمی او در آن علوم بود، بلکه بویژه به این دلیل که علوم طبیعی، هم در روش‌شناسی و هم در فنون پژوهش (و هم در نتیجه و ثمرات کارشان)، از علوم اجتماعی پیشرفته‌ترند. کتاب پایه‌ای او - منطق اکتشاف علمی - اساساً به همان حوزه تعلق دارد. اما پوپر در آثار بعدی‌اش بحث را به علوم و فلسفه اجتماعی نیز بسط داد، اگرچه مطالعات تخصصی او در وجوه گوناگون روش‌شناسی علوم طبیعی همچنان ادامه یافت.

چکیده فلسفه علم پوپر - در قیاس با نظریه پوزیتیویست‌های منطقی - در ضمیمه این مقاله آمده است. ضمیمه مزبور ترجمه مستقیم چند صفحه از آیدئولوژی و روش در اقتصاد نوشته اینجانب است که در سال ۱۹۷۸ نگارش آن (به انگلیسی) پایان یافت، و در سال ۱۹۸۰ منتشر شد. مطالب این صفحات برداشت و تعبیر اینجانب از نظریات پوپر است که گاهی با تعبیرهای دیگران خیلی فرق دارد. اما اینقدر هست که پوپر چندماه پس از انتشار این کتاب به اینجانب نوشت که آراء او را درست فهمیده‌ام. (در همان نامه - و نامه بعدی - او ضمناً نوشت که با انتقاد من نسبت به نقد او از تاریخ‌گرایی - در یک مورد از دو مورد - موافق نیست و آن را درست نمی‌داند، اما افزود که موضوع در چارچوب کتاب من موضوع مهمی نیست. تفصیل این انتقاد و اختلاف نظر موضوع مقاله دیگری خواهد بود، و در این مقاله - و ضمیمه آن - دنبال نخواهد شد).

پوپر فلسفه علم خود را «رنالیسم انتقادی» خوانده، اگرچه هنوز هم نظریه اصلی او (و نظریات منشعب از آن) را بیشتر به عنوان «فلسفه کارل پوپر» می‌شناسند. چون نظریه او در عنوان مکتب‌های موجود نمی‌گنجد او رنالیسم انتقادی را پیشنهاد کرد، شاید تا اندازه‌ای هم برای اینکه از بروز الفاظی مانند «پوپریسم» جلوگیری کرده باشد. اما در هر حال اگر قرار است که روش‌شناسی پوپر نامی داشته باشد «رنالیسم انتقادی» بی‌مسئله نیست. چون دو رکن بنیادی فلسفه علم او که هر چیز دیگری گفته بر آن استوار است یکی «رنالیسم» و دیگری نقد و انتقاد است. منظور از رنالیسم این است که در علم پیشرو و موفق باید اصل بر جستن حل مسائل و مشکلات واقعی باشد نه خیالی. در مورد نقد هم اصرار او بر این است که فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی ماهیتاً به‌رویی انتقاد و ابطال باز باشند، یعنی علی‌الاصول بتوان آن‌ها را به محک نقد تجربی یا نظری سنجید - و در صورت لزوم و امکان رد کرد.

اصرار بر «باز بودن» هر نظریه و هر حرفی به نقد و بحث و بررسی، و آمادگی برای تحمّل نظریات و عقاید دیگر، و نیز - در تحلیل نهایی - کنار گذاشتن آراء حاکم و مستقر و پذیرفتن اندیشه‌های نوتری که موضوع را بهتر و دقیق‌تر تبیین می‌کنند، کلی‌ترین و اساسی‌ترین حرف پوپر است. او در جایی می‌گوید که «در نادانی خود همه باهم برابریم». یعنی هراندازه هم که دانش داشته باشیم در برابر آنچه نمی‌دانیم چیزی نیست. بنابراین، هم باید تفرعن و تعصب و تنگ‌نظری علمی را کنار گذاشت و هم - در نتیجه - راه را برای بروز و استقرار اندیشه‌های بهتر باز کرد.

هم فرضیه نسبت اینشتاین، و هم چگونگی تأیید آن به عنوان یک نظریه جدی، در دید فلسفی - علمی پوپر در آن زمان که نوجوانی بیش نبود تأثیری عمیق و پایدار داشت. خود فرضیه، جبرگرایی ناشی از نظریه و نظام نیوتنی را - که تا آن زمان در فیزیک حاکم و بلامنزاع بود - باطل کرد و جهان طبیعی را (که کره زمین ذره بسیار کوچکی از آن است) به شکل نظام واقعاً آیتناهی و بازی نمایاند که پیش‌بینی کامل آن ممکن نیست، و درست به همین دلیل اکتشاف و پیش‌بینی درباره آن تا ابد ادامه خواهد یافت. چگونگی تأیید فرضیه اینشتاین نیز در پوپر جوان تأثیر زیادی داشت: فرضیه اینشتاین قابل ابطال بود، و وقتی کسوف سال ۱۹۱۹ در مکزیک پیش آمد اینشتاین پیشاپیش اعلام کرد که اگر مشاهدات فیزیک دانان از آن کسوف فرضیه او را رد کند حرفش را پس خواهد گرفت.

در مقابل - و در تضاد با این همه (یعنی: هم ماهیت قابل ابطال بودن فرضیه، هم آمادگی صاحب آن به کنار گذاشتن آن، فقط بر اثر یک تجربه) - همان نوجوانی که پوپر بود در اطراف خود می‌دید که چگونه دیگران - بویژه در حوزه علوم اجتماعی - اولاً هر حرف غیر قابل انتقاد و ابطالی را به عنوان اصل مسلم و قانون آهنین و تغییرناپذیر تبلیغ می‌کنند، و ثانیاً کوچک‌ترین احتمال و امکانی برای اصلاح، تصحیح و یا رد آن باقی نمی‌گذارند. هنگامی که او به عنوان دستیار پژوهشی آلفرد آدلر، روان‌شناس نامدار اتریشی، کار می‌کرد، یک بار که مصاحبه ابتدایی با یکی از «بیماران» آدلر را به او گزارش کرد، آدلر به راحتی گفت: واضح است که این مضمون فلان مقوله روان‌شناختی می‌شود. و وقتی پوپر نوجوان پرسید «از کجا واضح است»، آدلر با همان راحتی پاسخ داد که: من هزار مورد مانند آن دیده‌ام. و پوپر با خود گفت: لابد این هم مورد هزار و یکمی است. یعنی آن هزار مورد هم به همین سادگی و سهولت و خوش‌خیالی و جزمیت تشخیص داده شده بودند.^{۱۱}

پوپر می‌گوید که این جهان - چه طبیعی چه اجتماعی، چه عینی چه ذهنی و روان‌شناختی - باز و بی‌انتها و تحول‌یابنده است، و به این دلیل، علم ما نسبت به پدیده‌های آن الزاماً ناقص و - در نتیجه - قابل تصحیح و پیشرفت است. و به این جهت هیچوقت کاملاً قابل پیش‌بینی نخواهد بود، و حتی گسترده‌ترین و «کامل»‌ترین دانش و آگاهی از تجربه‌های تاریخ طبیعت و تاریخ اجتماع نمی‌تواند آینده را کاملاً پیش‌بینی کند، زیرا که - اگرچه تجربه‌های گذشته آزمون و رهنمود بسیار خوبی برای علم است - هیچ ضمانتی وجود ندارد که الگوهایی که صرفاً بر مبنای آن تجارب به دست می‌آید در

آینده نیز کاملاً درست از آب درآید؛ یکی نقش بازی کند روزگار / که بنشاندت پیش آموزگار.
هیچ حرفی مسلماً درست نیست؛ و هر حرفی ممکن است درست باشد. نکته اول جزمیت و تعصب و خودخواهی و تنگ‌نظری و سرکوبی را به کناری می‌زند، و نکته دوم راه را به روی پیشرفت علمی و اجتماعی می‌گشاید. اگر واقعاً بپذیریم که «بشر جانزالخطاست» در آن صورت پیشرفت حتمی است چون پیشرفت چیزی جز تصحیح و اصلاح خطاهای گذشته نیست. و ضمناً، خشم و خشونت و قهر و جبر و انهدام نیز رفته رفته در این جهان ناقص خاکی که ماییم کاهش خواهد یافت.

آکسفورد. سپتامبر ۱۹۹۴

ضمیمه

روش‌شناسی پوپر و پوزیتیویسم منطقی^{۱۲}

چکیده اختلافات عمده و اساسی بین آراء پوپر، از سویی، و پوزیتیویست‌های منطقی، از سوی دیگر، از این قرار است:

۱- پوزیتیویست‌های منطقی برای این نظرند که فرضیه‌های نخستین و بنیادی بر اثر تجربه بی‌واسطه و بلافصل حسی (immediate fente - experience) یا مشاهده «مستقیم» بدست می‌آید. پوپر، برعکس، عقیده دارد که پایه‌های این فرضیه‌ها در «گمان» و «حدس» - حتی گاهی در یک ارزش داورى یا یک اسطوره - است که شاید در تجارب (شخصی یا تاریخی) گذشته ریشه داشته باشند. به علاوه او تأکید می‌کند که از نظر منطقی ممکن نیست که فرضیه‌ای بر اثر مشاهده مستقیم پدید آید. به زبان خود او: «هر مشاهده‌ای آکنده از پیش فرض‌های نظری است.»

۲- به نظر پوزیتیویست‌های منطقی شرط لازم و کافی برای اینکه تقریری [اعم از فرضیه، نظریه و هر اظهار و بیان دیگری] علمی شناخته شود باید از طریق آزمایش‌های تجربی قابل اثبات باشد. به نظر پوپر باید [نه فقط از طریق آزمایش‌های تجربی، بلکه حتی از راه بحث و انتقاد نظری] قابل ابطال باشد. این دو معیار از نظر منطقی یکی نیستند؛ هرچه ثابت کردنی باشد الزاماً باطل کردنی نیز هست؛ اما آنچه باطل کردنی است ممکن است ثابت کردنی نباشد.

۳- از دیدگاه پوزیتیویسم منطقی تقریرات غیر قابل اثبات - اعم از اظهارات ارزشی و متافیزیکی - فقط صداهایی بی‌معنا و مفهوم‌اند. به نظر پوپر نظرات غیر قابل ابطال (چه ارزشی و چه متافیزیکی باشند) می‌توانند با معنا و مفهوم - و حتی حاوی اطلاعات ارزنده‌ای - باشند؛ اما تا زمانی که به تقریرات قابل ابطال بدل نشده‌اند از مقوله نظرات علمی نیستند. به نظر پوپر دانش علمی (Scientific knowledge) از طریق فرایندی رشد می‌کند که در آن فرضیه‌های ارزشی (normative) بر اثر تجربه آزمایش می‌شوند. در نتیجه، اگرچه همه فرضیه‌های ارزشی و

متافیزیکی به نظریات علمی منجر نمی‌شوند، ریشه همه نظریات علمی در آراء ارزشی و متافیزیکی است. گذشته از این، چنانکه [در اصل کتاب، نه در ترجمه فارسی این صفحات آن] نشان دادیم اعتقاد پوزیتیویست‌های منطقی بر اینکه ارزش داوری‌ها (در بهترین حالت) چیزی جز توتولوژی (همان‌گویی) نیستند مبانی نظریه خود آنان را سخت لرزان می‌کند. اما پوپر با چنین مشکلی روبرو نیست: اولاً به خاطر اینکه ارزش داوری را توتولوژی نمی‌داند، و ثانیاً به این دلیل که صریحاً اذعان می‌کند که تعریف خود او از نظرات علمی - یعنی اینکه باید باطل شدنی باشند - یک ارزش داوری است.

۴- [ثابت کردنی بودن یک فرضیه علمی (از نظر پوزیتیویست‌های منطقی) و باطل کردنی بودن آن (از دیدگاه پوپر) تعاریف و معائیری هستند برای تمیز و تشخیص نظرات علمی از تقریرات غیر علمی. موضوع مهم دیگر مسئله چگونگی آزمایش برای اثبات یا ابطال آنهاست.] پوزیتیویست‌های منطقی می‌گویند که فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی را باید با آزمایش‌های تجربی (empirical) به اثبات رسانند. این نظر با چند مشکل جدی روبروست که دوتای آنها بسیار مهم‌اند: یکی اینکه تعداد آزمایش‌های موفق که برای اثبات یک نظریه لازم است از پیش معین نیست، و نمی‌تواند باشد؛ مشکل دوم اینکه وقتی نظریه‌ای - بر اثر چند آزمایش موفق - «اثبات شده» تلقی و پذیرفته می‌شود، هیچ روش نیست که اگر آزمایش‌ها و تجربه‌های بعدی خلاف آن باشد چه زمانی باید آن را باطل شده دانست و کنار گذاشت. حال آنکه پوپر خواهان ابطال (نه اثبات) نظریات علمی از طریق عقلی یا تجربی یا هر دو اینهاست. تا وقتی که نظریه‌ای ابطال نشده می‌توان آن را به کار برد بدون اینکه برای همیشه نافذ دانست. این روش هم پذیرفتن فرضیه‌ها و نظریه‌های موجود را آسان‌تر می‌کند و هم کنار گذاشتن و جانسپین کردن آنها را با نظریات نوتر و بهتری. گذشته از این، فرایند ابطال نظریات علمی الزاماً تجربی نیست بلکه می‌تواند عقلی هم باشد. هر نظریه‌ای را که ذاتاً به بحث و نقد و آزمایش باز باشد می‌توان به نقد استدلال و تجربه و آزمایش آزمود و تا وقتی که رد نشده به کار برد.

۵- هم پوپر و هم پوزیتیویست‌های منطقی روش علمی را یگانه و منحصر به فرد (unique) می‌دانند. لیکن یگانگی روش علمی از نظر پوپر با پوزیتیویست‌های منطقی بسیار متفاوت است. پوزیتیویست‌های منطقی روش علمی را در چارچوب تنگ تعاریف و معیارهای خود از این روش (که مختصراً در سطور فوق شرح دادیم) یگانه و منحصر به فرد می‌دانند. حال آنکه پوپر یگانگی روش علمی را به معنای باز بودن نظریات به نقد و انتقاد می‌شناسد. او مؤکداً گفته است که چیزی به نام روش علمی جامع و مانع (the scientific method) وجود ندارد. [این موضوع بویژه در مورد علوم اجتماعی اهمیت دارد]. روش علمی «جامع و مانع» پوزیتیویست‌های منطقی اصحاب علوم اجتماعی را به دو دسته تقسیم کرده است؛ دسته اول روش جامع و مانع پوزیتیویست‌های منطقی را در علوم اجتماعی غیر ممکن می‌داند، زیرا که تجربه مستقیم عینی و آزمایش‌های آزمایشگاهی برای اثبات (یا رد) نظریات علوم اجتماعی جز در موارد بسیار نادری ممکن نیست. دسته دوم بدون

در نظر گرفتن این واقعیت بدیهی باز هم آن روش «جامع و مانع» را [از ترس اینکه کسی بگوید علوم اجتماعی واقعاً علمی نیستند] وازد می‌دانند بدون آنکه در عمل نشان دهند. در قرن نوزدهم مد شده بود که بگویند همه علوم (حتی علوم اجتماعی) را می‌توان به فیزیک کاهش داد. بگذارید این نظر را کاهش‌گرایی ماهوی (substantive reductionism) بنامیم. ادعای پوزیتیویست‌های منطقی مبنی بر اینکه روش همه علوم را می‌توان به روش فیزیک کاهش داد معادل روش شناختی آن نظریه بی‌اعتبار شده درباره کاهش همه علوم به فیزیک است. این نظر را می‌توان کاهش‌گرایی روش شناختی (methodological reductionism) نامید. هرکس اولی را رد می‌کند باید دومی را هم رد کند، چون روش‌ها و نتایج (یا وسائل و هدف) را نمی‌توان کاملاً از یکدیگر جدا دانست: اگر اقتصاد را نمی‌توان کاملاً به فیزیک کاهش داد، روش اقتصاد را نیز نمی‌توان کاملاً به روش فیزیک کاهش داد.

بحث بالا با نظر پوپر جور در می‌آید که: اگر چه طرز برخورد کلی با اکتشاف علمی باید در همه علوم یکسان و یگانه باشد، پژوهش‌های علمی در علوم گوناگون می‌توانند، و باید، روش‌های مناسب خود را بیابند. این طرز برخورد کلی از جمله متضمن نکات زیر است: الف، باید عقلی باشد؛ ب، باید دست کم در وهله نخست - نظری باشد؛ ج، باید واقع‌بینانه (رنالیستی) باشد، یعنی باید در جستجوی یافتن حل مسایل و مشکلات واقعی باشد؛ د، باید راه را برای پیدایی اندیشه‌های نو باز گذارد و حتی آن را تشویق کند. خود پوپر این نکته آخر را در این عبارت (که از مارکس قرض کرده است) خلاصه می‌کند: «انقلاب دائم». نتیجه می‌گیریم که - بر اساس تعبیری که از پوزیتیویسم منطقی و از روش‌شناسی پوپر ارائه کردیم - منطق اکتشاف علمی پوپر با پوزیتیویست‌های منطقی تفاوت بنیادی دارد. و در خالی که روش علمی به معنای پوزیتیویست‌های منطقی نه یگانه و منحصر به فرد است و نه می‌تواند باشد، در معنای پوپر هم یگانه و منحصر به فرد است و هم باید باشد.

آراء پوپر [در فلسفه علم و روش‌شناسی] در طول زمان تحول کرده و نضج گرفته، به نحوی که فیلسوف فقید ایمره لاکاتاش^{۱۳} «سه پوپر» شناسایی کرده است: «پوپر صفر» فیلسوف نوجوانی است که [...] تقریباً هر چیزی را که از نظر تجربی باطل شدنی نبود غیر علمی می‌دانست. لاکاتاش نام این دیدگاه را «ابطال‌گرایی جزئی» نهاده است. «پوپر، یک» نویسنده کتاب منطق اکتشاف علمی [...] است که دیدگاه نوجوانی خود را به حقیقت‌شناسی [epistemology] منظم و مدونی بدل می‌کند. این را لاکاتاش «ابطال‌گرایی ساده‌دلانه» نامیده است. «پوپر، ۲» - «ابطال‌گرایی پخته و پرداخته» - صاحب تألیفات متعددی در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ (واکنون، ۱۹۷۰) است که - اگر قرار باشد حرف لاکاتاش را باور کنیم - با توماس کوهن (Thomas kuhn) سازش کم ارزشی می‌کند و (به قول معروف) کودک استحمام شده را همراه با آب لگن به دور می‌اندازد.^{۱۴} در واقع این «ابطال‌گرایی پخته و پرداخته» وجود خارجی ندارد. اما «پوپر، ۲» دیگری وجود دارد که بارها برون، نقد، رئالیسم و

نوآوری را اساسی‌ترین وجوه روش علمی می‌داند. این طرز برخورد روش‌های ویژه علوم طبیعی را از عرش به فرش می‌آورد، جذبۀ متافیزیکی آن را از آن می‌گیرد، و تقلید سطحی از این روش‌های ویژه را در علوم اجتماعی نالازم، بی‌ربط و خطرناک می‌سازد. هر نظریه‌ای که به بحث و انتقاد باز باشد به پیشرفت علم کمک می‌کند؛ و هر نظریه‌ای که نیست آن را از پیشرفت بازمی‌دارد. والسلام.

ارزیابی فلسفۀ پوپر، و ربط آن به علوم اجتماعی، بدون بحثی دربارهٔ نقد او از تاریخ‌گرایی یا تاریخی‌گری (historicism) سخت ناکامل خواهد بود. ما [بعداً در این کتاب] نقدی از تحلیل پوپر دربارهٔ تاریخ‌گرایی ارائه خواهیم کرد. فعلاً باید تأکید کنیم که پوپر دانش تاریخی را نه فقط بی‌فایده و بی‌ربط نمی‌داند بلکه [باتوجه به نظریات خود] نمی‌تواند بداند؛ او ریشهٔ همهٔ دانش‌های علمی را در تاریخ می‌داند؛ او پیشرفت علمی را ناشی از فرایندی می‌داند که از طریق آن خطاهای گذشته تصحیح می‌شوند؛ او برای پروراندن آراء خود از دانش تاریخی بهرهٔ گسترده‌ای برده است؛ او پیش خود زبان یونانی آموخت تا بتواند آثار یونان قدیم را مستقیماً به آن زبان بخواند، زیرا عقیده داشت که از آراء و روش‌های آن می‌توان درس‌های بزرگی آموخت. با این وصف، تراژدی در این است که برای اینکه بگویند دانش تاریخی هیچ سودی برای علوم اجتماعی ندارد (شاید بیش از هر کس دیگری) نام پوپر را به میان می‌کشند. کار به جایی رسیده است که به ندرت یک اقتصاددان ارتدکس و ازگان تاریخ، تاریخ اقتصادی، حتی تاریخ اندیشه‌های اقتصادی، را به زبان می‌آورد، بدون اینکه لب زیرین را به نشانهٔ تحقیر و تمسخر پایین نیاورد.

تاریخ یکی از آن رشته‌های کمیاب است که پیشرفت علوم اجتماعی بدون دانش و آگاهی از آن ممکن نیست: آگاهی از تاریخ اندیشه‌ها ذهن را برای پرداختن اندیشه‌های نوتری آماده می‌کند، جلو تکرارهای ملال‌آور و اکتشافات مکرر را می‌گیرد، و سبب تقویت صفت ارزندهٔ فروتنی علمی می‌گردد. از همه مهم‌تر اینکه به ما می‌آموزد که چگونه و به چه اشکال گوناگونی در معرض خطر اشتباه کردن قرار داریم. همچنین، آگاهی به تاریخ رویدادها - که از تاریخ اندیشه‌ها کاملاً جدا نیست - سبب تقویت سعهٔ صدر و تحمل آراء متفاوت می‌شود، از تکرار اشتباهات گذشته جلوگیری می‌کند، تحوّل پذیری آنچه را که به «طبیعت بشر» شهرت دارد (و نیز تحوّل‌پذیری شبکهٔ روابط اجتماعی را) نشان می‌دهد، و ماهیت تحوّل‌پذیر نهاد‌های اجتماعی و اقتصادی را آشکار می‌کند. این موضوع را [بعداً در این کتاب] در فصل‌های ۵ و ۶ و ۷ تشریح خواهیم کرد. فعلاً نتیجه می‌گیریم که هر کس دانش تاریخی را بی‌ارزش و اعتبار اعلام کرده باشد نامش پوپر نبوده است. ظاهراً، اقتصاددانان پوزیتیویست، جامعه‌شناسان «رفتاری»^{۱۵} و هواداران «علم سیاست» (Science of Politics) باز هم اشتباه کرده‌اند.

یادداشت: برخی از کتاب‌های پوپر به فارسی ترجمه شده‌اند. یکی از اینها فقر تاریخی‌گری ترجمه دانشمند محترم آقای احمد آرام است. حدس‌ها و ابطال‌ها را هم (گمان میکنم) ایشان به فارسی بازگردانده‌اند. جامعه‌باز و دشمنانش یک بار توسط آقای علی‌اصغر مهاجر در آمریکا ترجمه و منتشر شده، اما گویا ترجمه دومی نیز از آن در ایران انتشار یافته است. [ترجمه دوم که متن کامل است توسط استاد عزت‌الله فولادوند انجام گرفته در چهار جلد (۱۳۹۲ صفحه) از سوی انتشارات خوارزمی در سال ۱۳۶۴ منتشر شد] (کِلک). درباره ترجمه آثار دیگرش نمی‌دانم. ارجاعات زیر به متون انگلیسی آثار پوپر خواهد بود چون جزئیات «شناسنامه» ترجمه‌های فارسی در دسترس نیست.

1. Logic der Forschung.
2. The Logic of Scientific Discovery, London: Hutchinson, 1959.
3. The Philosophy of Logical Analysis.
4. Ludwig Wittgenstein.
5. Tractatus Logico-Philosophicus.
6. به ترتیب: Otto von Neurath, Moritz Schlick, Rudolph Carnap.
7. The open Society and its Enemies, London: Routledge and Kegan Paul, 1945.
8. The Poverty of Historicism, London: Routledge and Kegan Paul, 1957.
- هم از نظر نحوی و هم از لحاظ سنت زبان‌شناختی، «تاریخی‌گری» از «تاریخ‌گرایی» مناسب‌تر است، اما چون پسوند «گرایی» برای «ایسم» فرنگی عمومیت یافته «تاریخ‌گرایی» را ترجیح داده‌ایم.
9. Conjectures and Refutations: The Groth of Scientific Knowledge, London: Routledge and Kegan Paul. 1963.
10. Objective Knowledge; An Evolutionary Approach, Oxford University Press, 1972.
۱۱. شرح مختصر این تجربه را پوپر در فصل اول Conjectures and Refutations (حدس‌ها و ابطال‌ها) آورده است.
۱۲. ترجمه از: H. Katouzian, Ideology and Method in Economics, London and New York and Macmillan New York University Press, 1980.
- صص ۷۶-۷۱.
13. Imre Lakatos.
۱۴. توماس کوهن صاحب کتاب زیر است که سروصدای زیادی کرد و باب جدیدی را در مباحث فلسفه علم گشود:
- The Structure of Scientific Revolutions. (second edition) Chicago University Press, 1970.
- اینجانب تز کوهن را در فصل چهارم همین کتاب ایدئولوژی و روش در اقتصاد به تفصیل نقد و بررسی کرده‌ام. علاوه بر این، رجوع فرمایید به:
- H. Katouzian, "The hallmarks of Science and Schollasticism; A Historical Analysis", In

Sociology of the Sciences, Yearbook 1982: Scientific Establishments and Hierarchies, Dordrecht, Boston and London: Reidel, 1982.

و نیز:

H. Katouzian, "T. S. Kuhn, Functionalism and Sociology of Knowledge", British Journal for the Philosophy of Science, June 1984.

برای یک بحث عمومی (از جمله نظرات پوپر) درباره نظریه کوهن، رجوع فرمایید به مجموعه مقالات زیر:

I. Lakatos and A. Musgrave (eds.), Criticism and the Growth of Knowledge, Cambridge University Press, 1970.

15. Behavioral Sociologists Behavioural.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی